

هو العليم

آغاز رسالت و امر به تبليغ و ترويج اسلام

طرح مبانى اسلام - جلسه ششم

استاد

آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهرانى
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا وَحَبِيبِ قُلُوبِنَا وَطَبِيبِ نَفُوسِنَا

أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ، مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

معجزه قرآن کریم

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ
فَأَهْجُرْ * وَلَا تَمْنُنْ تَسْتَكْثِرُ * وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾^۱

خداوند خطاب به پیغمبر می فرماید:

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِأَنَّكَ تَابِ الْمُبْتَلُونَ﴾^۲

«قبل از بعثت و رسالت، کتابی قرائت نمی کردی و مطلبی نمی نوشتی؛ چون ممکن بود راه شبهه و ریب

برای کسی باز شود و در رسالت و بعثت تو شک و تردید داشته باشند.»

یکی از خصوصیات قرآن کریم و کتاب آسمانی اسلام این است که: کتابی محکم است که دست هیچ

باطلی به آن راه ندارد و از گزند تمام شوائب به دور است.

قرآن کریم کتابی است که خداوند او را برای تمام افراد، حجّت و دلیل و معجزه قرار داده است؛ یعنی

این معجزه پیغمبر به نحوی است که اگر یک فرد در هر مرتبه و در هر موقعیتی به این کتاب رجوع کند، برای

راهنمایی و حجّیت و دلالت کافی است. ولی سنت انبیای سلف و رسالت پروردگار بر این قرار گرفته است

^۱ سوره مدثر (۷۴) آیات ۱ - ۷. ترجمه:

«به اسم الله که دارای دو صفت رحمانیت و رحیمیت است * ای ردا به خود پیچیده، برخیز و پیام انذار و بیم از هلاکت و نیستی

را به قوم خود ابلاغ نما * و پروردگارت را تکبیر گوی و به بزرگی یاد کن * و لباس (عمل) خویشتن را (از هر آلودگی و زشتی)

پاک کن و مصون بدار * و از پلیدی ها دوری نما! * (بعد از امتثال این اوامر) بر کسی منت مگذار، درحالی که عمل خود را

بزرگ و بسیار بینی و نسبت به آن دچار عجب شوی! * و در راه پروردگارت صبر پیشه کن!« (محقق)

^۲ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۸.

که از نقطه نظر تفاوت آرا و افکار و علوم، دلیل و حجّت برای راهنمایی آنها را بر حسب اختلاف افراد بفرستد. در روایات از ائمه علیهم السلام داریم که فرمودند:

اگر هیچ دلیل و معجزه‌ای با پیغمبر اکرم نبود (اعمّ از انشقاق قمر، تکلم درخت با آن حضرت، شهادتین ریگ‌ها و حیوانات و سایر معجزاتی که از آن حضرت مشاهده می‌کردند) خود قرآن به تنهایی کافی بود.^۱

مضرات وصول به حقیقت و معنویت از راه حواس و معجزات ظاهری

و این حکایت از یک مطلب دقیق و عمیقی می‌کند که ما این مطلب را باید در وجود خودمان پیاده کنیم و آن این است که: آیا برای حجّیت و دلالت به حق باید متوسّل و متمسک به امور حسّی بود و انسان از راه حس، به حقیقت و باطن دلالت شود؟ یا اینکه خود باطن و واقعیت فی حدّ نفسه ظاهر و روشن است؟ اینکه تمام امت پیغمبر پس از وفات آن حضرت از دین برگشتند^۲ و به فرمایش حضرت زهرا سلام الله علیها گوساله پرست شدند،^۳ علتش این بود که آنان از راه حس

به واقع و معنویت پیغمبر دلالت پیدا کرده بودند. واقعیت و حقیقت با خود پیغمبر اکرم مشهود و ظاهر است. اما اگر انسان بخواهد به واسطه دیدن و شنیدن معجزات و به واسطه حواس به واقعیت راه پیدا بکند، رتبه و مرتبه او در همین محدوده باقی می‌ماند؛ و چه بسا بعد از گذشت از این مرحله به واسطه اینکه از مرحله حواس عبور نکرده است و نفس او در این مرحله تخمیر شده است، با دیدن حوادثی و گذشت جریاناتی دوباره به همان حالت اولی و به همان مرتبه برگردد!

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْفَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾؛

«پیغمبر فرستاده‌ای از ناحیه پروردگار است. آیا باید به این منوال باشد که اگر بمیرد یا کشته بشود شما به أعقاب و آن جریانات و حالات اولای جاهلیت باز گردید؟!»

لذا از نقطه نظر اینکه همین افراد نمی‌توانند به واسطه آن نور باطن و بصیرت به آن واقعیت دسترسی پیدا کنند، خداوند متعال برای راهنمایی اینها امور حسّی مشاهده را به عنوان معجزه و دلیل قرار می‌دهد؛ و الا خود کتاب مبین و خود قرآن مجید و خود کلام پیغمبر به تنهایی برای هدایت و دلالت کفایت می‌کند!

اگر در خود قرآن تدبّر بنماییم، اعجاز این کلام الهی از خود تدبّر در قرآن روشن می‌شود. آن وقت سعه

^۱ رجوع شود به مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۵۲، ذیل تفسیر سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۵۱: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِيهِمْ أَنَّا أَنزَلْنَا عَلَىٰ آلِكَ التَّوْرَةَ﴾.

^۲ الاختصاص، ص ۶.

^۳ رجوع شود به الإحتجاج، ج ۱، ص ۸۴؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۵۹۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۵۴ و ۲۲۰ و ۳۵۶.

^۴ سوره آل عمران (۳) آیه ۱۴۴.

ادراک ما نسبت به واقعیت، با آن افرادی که بخواهند از نقطه نظر حواس به این واقعیت برسند، خیلی تفاوت پیدا می‌کند. لغزش و انحراف برای افرادی که دلیل را به واسطه خود دلیل، و حجت را به واسطه خود او مشاهده کنند، خیلی به ندرت اتفاق می‌افتد؛ تا آن افرادی که بخواهند از راه ظاهر و از روی حواس به مطلبی دسترسی پیدا کنند!

معنای امّی بودن در کلام اهل سنت

روی این جهت، برای اینکه حتّی فی الجمله شبهه‌ای در قلوب افرادی که امکان ریب و شك در آنها می‌رود وجود نداشته باشد، خداوند پیغمبر اکرم را از اوّل به نحوی در میان مردم ظاهر کرد و جلوه داد که شك و شبهه اینکه: «این قرآن از جهت خود پیغمبر اکرم است»، از بین برود. لذا پیغمبر اکرم نه حساب می‌کردند و نه کتابتی می‌نوشتند و خیلی به ندرت اتفاق افتاده است که مطلبی بخوانند. البتّه در بعضی از روایات وارد است که چیزی را قرائت می‌کردند، ولی در بسیاری از روایات وارد است که قرائت نمی‌کردند؛ به هر صورت، قطعاً مطلبی را نمی‌نوشتند.^۱ اتفاق افتاده است که بعضی‌ها می‌توانند بخوانند ولی نمی‌نویسند، حتّی شنیده شده است که بعضی از علما هم حتّی نمی‌توانستند بنویسند؛ عالم و دانشمند بود، ولی نوشتن یاد نداشت و شخصی در اواخر عمر آمده بود که نوشتن را به او بیاموزد. این دیده شده است و منافاتی هم باهم ندارند. خداوند برای اینکه این شك و شبهه را از بین ببرد، پیغمبر را در قبل از رسالت در موقعیتی قرار داده بود که آن حضرت نمی‌نوشتند.^۲ لذا بعضی‌ها که به پیغمبر «امّی» می‌گویند، از همین قبیل است که پیغمبر همان‌طوری که از مادر متولّد شدند، به همین نحو رشد و نمو پیدا کردند و به همان نحو عامی بار آمدند؛ لذا «امّی» می‌گویند. و این مطلب در کتب اهل تسنّن بسیار دیده می‌شود.^۳

تغییر بعضی از سنت‌های شرایع گذشته در شریعت رسول خدا

در قرآن کریم آیه‌ای راجع به قوم حضرت موسی داریم که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ﴾

^۱ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۴ - ۱۲۶.

^۲ رجوع شود به ص ۱۶۰.

^۳ فتح الباری، ابن حجر، ج ۷، ص ۳۸۷؛ ج ۱۷، ص ۲۶۳؛ کشف المشکل، ابن الجوزی، ج ۲، ص ۴۸۹؛ تفسیر القرآن العظیم، ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۲۷؛ تفسیر آلوسی، ج ۱، ص ۳۰۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید، ج ۹، ص ۱۵۹.

وَالْإِنْجِيلَ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ^۱.

«آن کسانی از قوم موسی که نبی‌امی ما را متابعت کنند، آن کسی که آنها را امر به معروف می‌کند ...»

پروردگار در اینجا خصوصیات پیغمبر اکرم را بیان می‌کند:

﴿يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾؛ «امر به معروف می‌کند، نهی از منکر می‌کند.»

﴿وَيُجِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ﴾؛ «آن چیزهایی را که قبلاً بر آنها حرام بود، حلال می‌کند.»

چون همان طوری که عرض شد، بعضی از احکام و بعضی از دستورات در شریعت حضرت موسی به

نحوی بود که در شرایع بعدی تغییر پیدا کرد.

﴿وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ﴾؛ «ثقل و سنگینی را از آنها نسبت به تکالیف برمی‌دارد.»

﴿وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ﴾؛ «پیغمبر آنچه را که دامن‌گیر آنها بود، می‌زداید و از بین می‌برد.»

البته قبل از پیغمبر اکرم در شریعت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام هم بعضی از احکام

شریعت حضرت موسی تغییر پیدا کرد؛ خداوند از قول حضرت عیسی می‌فرماید:

﴿وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا جِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾؛^۲ «من پیغمبر قبلی خود،

حضرت موسی را تصدیق می‌کنم.»

چون حضرت عیسی شریعت جداگانه‌ای از طرف پروردگار نیاورد؛ شریعت حضرت عیسی همان

تورات بود با کمی اختلاف. لذا در اینجا می‌فرماید که: وظیفه من

^۱ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

^۲ سوره آل عمران (۳) آیه ۵۰.

تصدیق شریعت حضرت موسی است، نه ابداع و آوردن شریعت جدید؛ شریعت همان شریعت حضرت موسی بوده است، ولی بعضی از تغییرات در آن داده شده است:

﴿وَلَا جَلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ﴾: «بعضی از آنچه را که قبلاً بر شما حرام بود، من بر شما حلال

کردم.»

در شریعت پیغمبر اکرم هم بسیاری از آن احکامی که در شریعت حضرت موسی و حتی در شریعت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیهم السّلام وجود داشت، تغییر پیدا کرده بود.

بشارت ظهور پیغمبر اکرم در وحی به حضرت موسی

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾:

«آن کسانی که ایمان به پیغمبر بیاورند و او را معزز و محترم بدانند و پشت و پناه او باشند و به او کمک بکنند و از آن نور (که منظور از آن، قرآن است، و در بسیاری از روایات، امیرالمؤمنین علیه السّلام و اهل بیت او منظور هستند^۱) متابعت بنمایند، اینها مفلح هستند.»

این آیه بعد از آیه‌ای آمده است که حضرت موسی از خداوند متعال تقاضاها و درخواست‌هایی می‌کند؛

حضرت موسی به پروردگار خطاب می‌کند:

﴿وَكَتَبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِيَ أُصِيبُ بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾^۲

«برای ما در این دنیا حسنه و در آخرت حسنه قرار بده! خداوند می‌فرماید: عذاب خودم را بر آن کسانی مقدر می‌کنم که مورد خواست و مشیت من باشند؛ و رحمت من همه را در بر گرفته است، منتها من این رحمت خودم را مقدر می‌کنم برای افرادی که متقی باشند و زکات بپردازند و بذل مال کنند و آن کسانی که به آیات ما ایمان و یقین دارند.»

البته هر کسی که از دایره اطاعت و بندگی بیرون برود مستوجب عذاب خواهد

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۲؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۱.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۶.

بود، و بنابراین مشیت پروردگار بر عذاب او تعلق خواهد گرفت؛ ولی راجع به رحمت، چون داریم:

«رَحْمَتِهِ الَّتِي سَبَقَتْ غَضَبَهُ»^۱ می فرماید:

﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾؛ «رحمت من همه را در بر گرفته است!»

منتها در اینجا از باب اینکه پروردگار متعال عذاب و ثواب را به مقتضای حساب و عدالت و اختیار و

میزان، مقرر فرموده است، مقید می کند به:

﴿فَسَأَلْتُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾؛ «من این رحمت خودم را مقدر می کنم برای افرادی که متقی

باشند و زکات بپردازند و بذل مال کنند.»

﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ﴾ «و آن کسانی که به آیات ما ایمان و یقین دارند!»

به دنبال این آیه می فرماید که: ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ﴾^۲ که این اطاعت و این ثواب و این

درجه از حسنه را در دنیا و آخرت برای افرادی که متابعت پیغمبر اکرم را بکنند، متصل می کند. لذا می بینیم در

همین جا خداوند در کتاب تورات خود که دعاهای حضرت موسی و جوابهای خداوند و وحی از ناحیه

پروردگار است، نام مبارک پیغمبر اکرم و خاطره آن حضرت را محفوظ و مسطور می دارد.

حفص بن غیاث از امام صادق روایت می کند که آن حضرت فرمودند:

روزی حضرت موسی مشغول مناجات با پروردگار بود، در این موقع شیطان به سراغ حضرت موسی

آمد و خواست آن حضرت را اغواء کند. یکی از ملائکه به شیطان گفت: «با این بنده خدا که مشغول

مناجات است چه کار داری؟!» شیطان گفت: «با او همان کاری را دارم که با پدر او آدم داشتم و آمدم

او را از بهشت بیرون کردم!»

خداوند در مناجات به حضرت موسی می فرماید: «من نماز را از کسی قبول می کنم که عظمت من را

در دل خود قرار داده باشد و قلب او از خوف من لبریز باشد و اولیای من را مؤثر و معزز و محترم

بدارد!»

^۱ المقنعة، شیخ مفید، ص ۴۱۱.

^۲ سوره اعراف (۷) آیه ۱۵۷.

حضرت موسی عرض می‌کند: «پروردگارا! آیا منظور از اولیا، حضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب است؟»

خطاب می‌رسد: «اینها اولیای من هستند، ولی منظور از اولیا آن کسی است که بهشت و جهنم را به خاطر او خلق کردم و او محمد احمد است که اسم او را مشتق از اسم خودم، محمود قرار دادم! فَمَنْ عَرَفَهُمْ وَعَرَفَ حَقَّهُمْ، جَعَلْتُ لَهُ عِنْدَ الْجَهْلِ عِلْمًا وَعِنْدَ الظُّلْمَةِ نُورًا أُجِيبُهُ قَبْلَ أَنْ يَدْعُونِي وَأُعْطِيَهُ قَبْلَ أَنْ يَسْأَلَنِي؛^۱ ای موسی! کسی که او و اهل بیت او را بشناسد، من برای او هنگامی که همه در جهل فرو رفتند، علم قرار می‌دهم و هنگامی که همه در ظلمت هستند، من برای او نور قرار می‌دهم؛ و او را اجابت می‌کنم قبل از اینکه من را بخواند، و به او عطا می‌کنم قبل از اینکه از من درخواست کند!»^۲

کیفیت القاءات شیطان در مسیر هدایت

انسان تا وقتی که مشغول به خود است، شیطان کاری به او ندارد؛ ولی عجیب اینجا است که هر وقت انسان می‌خواهد قدمی برای خدا بردارد، شیطان همان موقع سراغ انسان می‌آید، و این خیلی عجیب است! آیه‌ای در قرآن است می‌فرماید که:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾.^۲

مطلب از این قرار است که خداوند متعال راه هدایت را توأم با گذشت و اختیار قرار داده است؛ انسان باید گذشت کند و مختاراً این راه را طی کند. خُب همان‌طوری که گفتیم، وقتی انسان بخواهد عملی را جدای از هدایت انجام بدهد، شیطان با او کاری ندارد و می‌گوید: «خُب خود او دارد می‌رود و احتیاجی به سربه‌سر گذاشتن با او نیست؛ خود او با ما همراهی هم می‌کند و خیلی لازم نیست که ما به دنبال او برویم!» ولی همین قدر که می‌خواهد یک قدم بردارد و در راه برود، فوراً جلوی او قرار می‌گیرد؛ اوّل کسی که می‌خواهد با او مخالفت کند خود بیچۀ اوست، عیال اوست، رفیق اوست و

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۳.

^۲ سوره حج (۲۲) آیه ۵۲.

قوم و خویش اوست! اینها تا حالا کجا بودند؟! در آیه می فرماید:

﴿پیغمبران و انبیا (تا وقتی ساکت هستند مسئله‌ای و مطلبی نیست، اما) وقتی می‌خواهند یک نیت و

مسئله‌ای را در میان مردم اجرا کنند، شیطان می‌آید و می‌ایستد و جلوی اینها را می‌گیرد!﴾

چطور می‌گیرد؟ در میان افراد نفوذ می‌کند: «این کاری که می‌خواهی انجام بدهی و این اطاعتی که

می‌خواهی انجام بدهی، باعث گرفتاری تو و باعث دوری تو از مردم می‌شود! موقعیت اجتماعی تو به خطر

می‌افتد، و موقعیت اجتماعی مهم‌تر و بالاتر است! این کاری که می‌خواهی انجام بدهی، در میان مردم انگشت‌نما

می‌شوی!»

آقا جان مگر شما قیّم و ولیّ دین هستی که دل تو برای دین می‌سوزد؟! وقتی می‌گویند: «این کار را انجام

بده» پس انجام بده! حفظ اسلام و انگشت‌نما شدن و خلاف دستور پیغمبر و لطمه خوردن و... به من و شما

چه مربوط است؟! اگر امام علیه السّلام به تو امری بکند، خدشه و شبهه‌ای در آنجا جاری می‌کنی؟! اگر امام

علیه السّلام یا پیغمبر اکرم صریحاً این دستور را به تو بدهد، در آنجا هم می‌گویی موقعیت اسلام به خطر افتاده

است؟! یا نه، دیگر در آنجا نمی‌شود حرف زد. اظهار نظر کردن در مقابل اوامر و دستورات الهی، فضولی کردن

به حساب می‌آید. وقتی انسان بخواهد یک قدم به سمت پروردگار بردارد، یک قدم به سمت حق بردارد، یک

قدم به سمت واقعیت بردارد، بخواهد یک مسئله انجام بدهد، بخواهد کاری انجام بدهد و کوچک‌ترین مسئله‌ای

را انجام بدهد، در این موقع می‌بینیم تمام مخالفت‌ها از این طرف و از آن طرف شروع شد؛ درحالی‌که اگر ما

بخواهیم یک قدم به عقب و قهقرا برداریم، ابداً هیچ‌گونه از این مسائل وجود ندارد!

روایتی داریم که اهل تسنّن آن را نقل می‌کنند و می‌گویند:

وقتی شیطان از جمیع اموری که ممکن است به واسطه آن امور، در انسان نفوذ و رسوخ پیدا کند، مأیوس

شد، آن وقت از طریق نزدیک‌ترین افراد به انسان وارد می‌شود!

یعنی وقتی که نتوانست به واسطه موقعیت، به واسطه مال، به واسطه شهرت، به واسطه علم، به واسطه اعتبارات، به واسطه فرزند، به واسطه دنیا و سایر مسائلی که انسان با آنها سر و کار دارد، در انسان نفوذ پیدا نکند، راه‌های دیگری برای نزدیک شدن برمی‌گزیند! این همان معنایی است که خداوند در قرآن می‌فرماید: «هر پیغمبری را ما بخواهیم بفرستیم،» (أَلْفَى الشَّيْطَانُ فِي أُمَّيَّتِهِ)؛ شیطان می‌آید و با آن پیغمبر معیت دارد! یک حکمی که پیغمبر می‌خواهد بیاورد، فوراً مخالفت شروع می‌شود! تمام احکام که یک‌باره نمی‌آید؛ کم‌کم می‌آید. یک مطلبی بخواهد نقل نکند، مخالفت شروع می‌شود؛ جهاد، مخالفت؛ زکات، مخالفت؛ روزه، مخالفت؛ ترک محرّمات، مخالفت!

معنای صحیح اُمّی بودن رسول خدا

﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّ بِيَمِينِكَ إِذَا لَرَّتَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾^۱

وضع پیغمبر این‌طور بود، لذا پیغمبر به اُمّی معروف بودند؛ ولی آنچه که روایات اهل بیت علیهم السّلام بیان می‌کند، منظور از اُمّی همان اُمّ‌القری و مکه است. ما روایات بسیاری داریم که در آنجا تصریح شده است که پیغمبر را اُمّی می‌گفتند چون منسوب به مکه و اُمّ‌القری بود.^۲

اعتکاف‌های پیغمبر اکرم در غار حرا قبل از بعثت

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ * وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ * وَلَا تَمَنَّ أَنْ تَمُنَّ تَسْتَكْبِرُ * وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ﴾^۳

حدود چهل سال از عمر آن حضرت می‌گذرد؛ همان‌طوری که عرض کردیم،^۴ امیرالمؤمنین علیه السّلام می‌فرماید:

پیغمبر اکرم در تمام ایّام سال به غار حرا می‌رفتند و در آنجا اعتکاف داشتند.

تمام ماه مبارک رمضان در غار حرا بودند و در ایّام سال هم در بسیاری از اوقات در غار

^۱ سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۴۸.

^۲ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۵.

^۳ سوره مدثر (۷۴) آیات ۱ - ۷.

^۴ رجوع شود به ص ۱۵۳.

حرا بسر می بردند؛ به طوری که هر وقت پیغمبر اکرم در مکه نبودند و مسئله‌ای پیش می آمد، حضرت خدیجه به دنبال پیغمبر در غار حرا می فرستادند و مطلب را به آن حضرت بیان می کردند؛ آن وقت حضرت از غار حرا به مکه می آمدند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

و لقد كان يُجاوِزُ في كُلِّ سَنَةٍ بِحِجْرَاءَ، فَأَرَاهُ و لا يَرَاهُ غَيْرِي؛ «در هر سنه‌ای پیغمبر مدتی را در غار حرا می گذراندند، درحالتی که فقط من آن حضرت را می دیدم و کسی غیر من او را نمی دید (یعنی در دوران قبل از رسالت و در دوران قبل از بعثت نمی دید).»

أَرَى نَوْرَ الْوَحْيِ و الرِّسَالَةِ و أَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ؛^۱ «من نور وحی و رسالت را در همان زمان (زمان قبل از رسالت) مشاهده می کردم و بوی نبوت را از آن حضرت استشمام می کردم.»

بشارت‌های جبرئیل به پیغمبر اکرم برای رسالت ایشان در قبل از بعثت

طبق بعضی از روایات، قبل از اینکه پیغمبر اکرم رسماً به بعثت و به رسالت مبعوث بشوند، در عالم رؤیا و غیر رؤیا جبرئیل می آمد و آن حضرت را بشارت به رسالت می داد و پیغمبر اکرم قبل از رسالت و بعثت، نماز می خواندند^۲ و قبل از اینکه به رسالت مبعوث بشوند و احکام و شرایع را بیاورند، امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه به آن حضرت اقتدا می کردند و با آن حضرت نماز می خواندند؛ و در روایتی داریم:

قبل از زمان بعثت و قبل از اینکه هنوز به رسالت برسند، روزی حضرت ابوطالب به منزل حضرت خدیجه آمد و دید که پیغمبر اکرم مشغول نماز هستند و امیرالمؤمنین علیه السلام در جنب آن حضرت نماز می خواند. رو به پیغمبر اکرم کرد و فرمود: «این چیست؟» فرمود: «این دستور خدا به من است.»

در یکی از روایات است که امیرالمؤمنین علیه السلام در سنّ سی و هفت سالگی پیغمبر، نماز می خواندند؛ یعنی در وقتی که امیرالمؤمنین هفت ساله و پیغمبر

^۱ نهج البلاغة (عده)، ج ۲، ص ۱۵۷.

^۲ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۸۴، به نقل از قصص الأنبياء عليهم السلام، راوندی، ص ۳۱۷.

سی و هفت ساله بودند و هنوز سه سال به زمان بعثت باقی مانده بود!^۱

اولین خطاب رسالت به پیغمبر اکرم از جانب پروردگار

در اینجا روایتی را مرحوم مجلسی نقل می‌کند که ذکر آن خالی از نکته نیست؛ می‌فرماید:

یحیی بن اُبی‌کنیر از اُباسلمه سؤال می‌کند: «اولین سوره‌ای که در قرآن نازل شد چه سوره‌ای بود؟»

اُباسلمه می‌گوید: «سوره ﴿يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ﴾^۲ است.»

می‌گوید: «آن‌طور که من شنیده‌ام، سوره علق: ﴿أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

* أَقْرَأَ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ﴾^۳ است.»

اُباسلمه می‌گوید: «من خود، همین سؤال تو را از جابر بن عبدالله انصاری سؤال کردم؛ جابر گفت:

حدیثی از پیغمبر اکرم برای تو نقل کنم که آن حضرت فرمود: ”در وقتی که من به غار حرا می‌رفتم،

وقتی تمام مدت اقامت خود را در غار حرا به پایان رساندم، جبرئیل نازل شد و صدایی از بالا شنیدم

که هر چه تفحص کردم گوینده آن را نیافتم. دوباره صدایی شنیدم، وقتی که به بالا نگاه کردم دیدم

جبرئیل بر فراز عرش است، و حالتی به من دست داد که گفت: ﴿إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ﴾؛ یا رسول‌الله، تو

پیغمبر خدا هستی! (و در آن زمان، جبرئیل به پیغمبر اکرم خطاب رسالت کرد!)

حالتی به من دست داد که از شدت اضطراب، به زمین افتادم و قلق و اضطرابی در درون من پیدا شد؛

برخاستم و گفتم: دژرونی، دژرونی؛ «من را بپوشانید، من را بپوشانید!»

در این موقع جبرئیل آبی بر من ریخت و من را غسل و شستشو داد. به منزل آمدم، دچار التهاب و ناراحتی

شدم، و به خدیجه گفتم: من را بپوشان!

^۱ رجوع شود به مناقب آل اُبی‌طالب علیهم السّلام، ج ۱، ص ۴۶؛ شرح نهج البلاغه، ابن اُبی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۹.

^۲ سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

^۳ سوره علق (۹۶) آیات ۱ - ۳.

خدیجه من را پوشانید، که در اینجا سوره **(يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ)** آمد.^۱

کیفیت تأثیر واردات ملکوتی و تجلیات ذاتی پیامبر اکرم بر جسم ایشان

ایشان پس از ذکر این روایت می‌فرمایند:

این روایت ممکن است ضعیف باشد. چون بعید است که شخصی را که خداوند به مقام رسالت و بعثت مبعوث می‌کند، به واسطه وحی و امر پروردگار دچار اضطراب و وحشت بشود! وحشت و اضطراب از امور عادی است که برای افراد عادی اتفاق می‌افتد؛ اما پیغمبری که به مقام رسالت و به مقام بعثت مبعوث می‌شود، از این حرف‌ها و از این مطالب مبرا^۲ است.

و بعضی به متابعت از ایشان راجع به این روایت و راجع به حال پیغمبر دچار شک و تردید شدند و می‌گویند:

مناسبت با مقام رسالت این نیست که یک‌چنین حالی به پیغمبر دست بدهد. وحشت و اضطراب و شک و امثال اینها از امور عادی است که برای افراد عادی اتفاق می‌افتد؛ و اگر قرار بر این باشد که پیغمبری دچار ترس و اضطراب بشود، حضرت موسی به این مسئله الیق است، در وقتی که شب بود و آتشی دید؛ در آیه قرآن می‌فرماید:

(فَلَمَّا أَنْتَلَهَا...)؛ «حضرت موسی در آنجا آمد، خطاب رسید: **(إِنِّي أَنَا رَبُّكَ)**؛ «من پروردگار تو هستم.»
(فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى * وَأَنَا أَخَذْتُكَ فَاسْتَمِعَ لِمَا يُوحَىٰ).^۳

وقتی که حضرت موسی در آن شب می‌آید و آن آتش را می‌بیند، در آنجا خطاب رسالت و بعثت به حضرت موسی تعلق می‌گیرد. پروردگار می‌گوید:

«من تو را اختیار کردم!» **(فَأَسْتَمِعَ لِمَا يُوحَىٰ)**؛ «از هم‌اکنون وحی به تو نازل خواهد شد.»

اگر قرار بود که این حالات در هنگام وحی برای شخصی دست بدهد، حضرت

^۱ سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

^۲ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۶۶ و ۱۶۷، با قدری اختلاف.

^۳ سوره طه (۲۰) آیات ۱۱-۱۳.

موسی سزاوارتر بود؛ چون شب بود و تنها بود، و آن حالت وحی در یک چنین موقعیتی در او تأثیر می گذاشت! لذا این مطلب خیلی بعید است.^۱

در اینجا باید به این نکته توجه کرد که روایاتی که از ائمه علیهم السّلام و پیغمبر اکرم وارد است، دارای مضامین و معانی متفاوتی، و بر حسب مقامات و درجات است. حالاتی که برای انسان دست می دهد به واسطه قرب پروردگار و به واسطه تجلیات خداوند متعال، و تأثیر این حالات بر بدن انسان، مطلبی نیست که بر اهل عرفان و سیر مخفی و پوشیده باشد. ما در حالات بزرگان و اولیا می یابیم که به واسطه قدرت و قوت و جاذبه آن نور و تجلی پروردگار و تأثیر آنها بر بدن، حالتی برای آنها پیدا می شود که به روی زمین می افتند و ممکن است مدت ها مغشی^۲ علیه باقی بمانند، ممکن است تب کنند و ممکن است دچار ناراحتی های جسمی بشوند.^۳ ما در حالات امیرالمؤمنین

علیه السّلام یک چنین حالاتی داریم،^۴ در حالات حضرت سجّاد هم می بینیم،^۵ و در حالات امام صادق علیه السّلام هم راجع به آن روایاتی داریم.^۶ درباره بزرگان و اولیا وارد است که وقتی تجلیات پروردگار قوی می شود، بدن دیگر قدرت تحمل یک چنین تجلی را ندارد، و آن حالت در بدن تأثیر می گذارد؛ تب می کنند، می افتند، بی هوش می شوند و ممکن است ناراحتی هایی برای آنها پیدا بشود.

خود پیغمبر اکرم هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل می شد، آن چنان دچار سنگینی و ثقل می شدند که

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون کیفیت نزول وحی و اقوال مختلف در زمینه ثقلت نزول وحی بر قلب مبارک پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، رجوع شود به میزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۶۳؛ روح مجرد، ص ۶۶۲؛ مفاهیم القرآن، ج ۳، ص ۳۳۰ - ۳۳۲.

^۲ التوحید، شیخ صدوق، ص ۱۱۵:

«عن عبید بن زرارۃ عن ابيه قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك! الغشية التي كانت تُصيب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا أنزل عليه الوحي؟ فقال: "ذاك إذا لم يكن بينه وبين الله أحدًا، ذاك إذا تجلّى الله له!" قال: ثم قال: "يلك النبوة يا زرارۃ، وأقبل بتخشع."»

ترجمه: «عبید بن زرارہ از پدرش نقل می کند که به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: فدای شما شوم! حالت غشیه ای که به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اصابت می نمود هنگامی که وحی بر ایشان نازل می شد، چگونه بود و چه دلیلی داشت؟ حضرت فرمودند: "این حالات وقتی بود که بین ایشان و بین خداوند واسطه ای نبود و خداوند بدون واسطه بر پیامبر اکرم تجلی می نمود!" سپس حضرت فرمودند: "ای زرارہ، این حالت پیامبری و نبوت است، و سپس حضرت با حال خشوع و خضوع به خداوند رونمود."» (محقق)

^۳ الأملی، شیخ صدوق، ص ۷۹؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۶۵.

^۴ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲؛ ج ۳، ص ۳۰۰؛ الهدایة الكبرى، ص ۲۱۴ و ۲۱۵؛ فلاح السائل، ص ۱۰۱ و ۱۰۴؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۶۵؛ الدرّ النظیم، ص ۵۸۱ - ۵۸۴.

^۵ دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۱۵۹؛ فلاح السائل، ص ۱۰۷.

آن ثقل و سنگینی بر ناقه و مرکب آن حضرت تأثیر می گذاشت و مرکب آن حضرت هم نمی توانست یک چنین ثقلی را تحمل کند!^۱ این ثقل، ثقل ظاهری نیست؛ این ثقل به واسطه ازدیاد و شدت تجلیات پروردگار و تأثیر او بر بدن است و موجب می شود که این بدن دچار ثقل بشود.

همان طوری که عکس این مرحله هم صادق است؛ یعنی ممکن است در بعضی از اوقات به واسطه خفت و بساطت و انبساط و شرح، انسان در موقعیتی قرار بگیرد و در موقعیتی واقع بشود که تأثیر آن حالت روحانی در بدن، موجب خفت بدن و از بین رفتن ثقل بشود و مانند پر کاهی، هیچ گونه وزن و ثقلی نداشته باشد. سعدی در اینجا شعری لطیف دارد؛ در گلستان حکایتی نقل می کند که: «شنیدم که آن شیخ در دریای مغرب می رفت و از روی آب عبور می کرد، ولی در یک جا که رسید، ندید و در آنجا افتاد و داشت غرق می شد!» بعد در آنجا از قول بزرگان و حکایت حال آنها نقل می کند و می گوید:

^۱ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۸۸.

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند *** که ای روشن‌روان پیر خردمند
 ز مصرش بوی پیراهن شنیدی *** چرا در چاه کنعانش ندیدی؟
 بگفت: احوال ما برق جهان است *** دمی پیدا و دیگر دم نهان است
 گهی بر طارم اعلا نشینیم *** گهی بر پشت پای خود نبینیم
 اگر درویش در حالی بماندی *** سر دست از دو عالم برفشاندی^۱

حالات اولیای خدا متفاوت است. حالتی که برای پیغمبر اکرم در هنگام نزول وحی دست داد یک‌چنین
 حالتی بود، حالتی بود که به واسطهٔ ازدیاد و قدرت و قوت تجلیات پروردگار بر نفس آن حضرت، تا آن موقع
 سابقه‌ای نداشت؛ لذا جسم آن حضرت نتوانست تحمل کند و به روی زمین افتاد.

این تعبیر و تنقید آنان و شک و شبهه به خاطر این جهت است که آنها به این مطلب نرسیده‌اند و دست آنها
 از این معانی خالی است، و آنها وحی را مانند امور عادی می‌پندارند؛ درحالی‌که معانی و عوالم و اسراری در
 اینجا هست که ما لایحیی^۲ و فوق ما یعدّ و یحصی^۳ است.

شروع دعوت مخفیانهٔ اسلام با نزول آیه ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدْيَنِيُّ﴾

به هر صورت، خطاب ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدْيَنِيُّ﴾^۳ آمد و پیغمبر اکرم مبعوث به رسالت شدند. طبق بعضی از
 روایات، وارد است که مدت پنج سال و بنا بر أشهر و اقوی، مدت سه سال پیغمبر اکرم دعوت خود را مخفی
 کردند و غیر از امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت خدیجه و زید بن حارثه و جعفر طیّار و حضرت ابوطالب
 و ظاهراً یکی دو نفر دیگر، کسی در این مدت به آن حضرت ایمان نیاورده بود؛^۴ و بسیار اتفاق می‌افتاد که
 پیغمبر اکرم در منزل خود به اتفاق همین افراد اقامهٔ نماز می‌کردند. کسی از حالات آنها مطلع نبود؛ تا
 اینکه آیه ﴿وَإَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾^۵ می‌آید و در اینجا خداوند متعال بر پیغمبر تکلیف می‌کند که رسالت خود
 را گسترش بدهد. ابتدای امر از میان قبیله و از میان قوم خود و اقربای خود انتخاب می‌کنند. در روایت وارد
 است:

^۱ گلستان سعدی، باب دوم، حکایت ۱۰.

^۲ ترجمه: «غیر قابل احصاء و شمارش، و بالاتر از شمردنی‌ها و اندازه‌گرفتنی‌ها است.» (محقق)

^۳ سوره مدثر (۷۴) آیه ۱.

^۴ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۱۶؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۵۶.

^۵ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴.

شروع دعوت علنی اسلام با دعوت پیغمبر اکرم از اقربای خود

پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «قدری نان و یک قدح از شیر و یک ران گوسفند تهیه کن و چهل نفر از بزرگان قوم را دعوت کن!»

حضرت ابوطالب، عباس بن عبدالمطلب، ابولهب و بزرگان قوم پیغمبر در آن مجلس دعوت می‌شوند، و پیغمبر اکرم از آنها پذیرایی می‌کنند و این مقدار کم از غذا را جلوی آنها قرار می‌دهند؛ درحالتی که آنها کسانی بودند که آن یک ران و آن یک قدح شیر، فقط برای یک نفر آنها کافی بود! پیغمبر اکرم این غذای مختصر را در میان آنها قرار می‌دهد و آن چهل نفر از این غذا استفاده می‌کنند؛ و آن غذا باقی می‌ماند درحالتی که تمام آن چهل نفر سیر می‌شوند!

پیغمبر اکرم به آنها رو می‌کنند و خطاب می‌کنند: «من از طرف پروردگار به رسالت مبعوث شدم. باید شهادتین بدهید؛ شهادت به خدا و شهادت به رسالت من! و کیست از میان شما که وصی و وزیر من و معین من و خلیفه بعد از من باشد؟!»

آنها پیغمبر اکرم را مسخره می‌کنند و استهزا می‌کنند و مطلب پیغمبر اکرم ناتمام می‌ماند، و از منزل بیرون می‌آیند.

دوباره آن حضرت آنها را به همین کیفیت دعوت می‌کند؛ و برای بار سوم که آنها دعوت می‌شوند، پیغمبر اکرم می‌فرماید: «کیست که در این امر، وصی من و وزیر من و خلیفه بعد از من باشد و بتواند دین من را پس از من ادا کند؟»

امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن موقع طفل سیزده ساله‌ای بودند، برمی‌خیزند

و می گویند: «أنا يا رسول الله!»

بعد حضرت می فرماید: «تو خلیفه من و وصی من و وزیر من هستی، و تو هستی که دین من را پس از من اداء می کنی!»^۱

فراگیری دعوت عمومی رسول خدا و تبلیغ اسلام

این دعوت پیغمبر در اینجا دعوت اقرباء بود. و اما دعوت عام آن حضرت، به فاصله دو یا سه سال پس از این دعوت از اقرباء، اتفاق می افتد، که آیه می آید و خداوند به پیغمبر اکرم خطاب می کند:

﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ ... * إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ﴾^۲ «به آنچه ما به تو امر کردیم، اعلان عمومی بده!»^۳

همان طوری که می دانید، پیغمبر اکرم می آیند و بر سنگی در کوه ابوقبیس می ایستند و اعلان عمومی می کنند و می فرمایند:

ای مردم! تا به حال کسی از من کذب شنیده است؟! و کسی از من خلاف امانتی دیده است!؟

آنها می گویند: «نه، ما تو را شخص امینی می پنداریم!»

حضرت می فرمایند:

پس بدانید که من از طرف خداوند مأمور شده‌ام برای اینکه بت‌ها را کنار بگذارید و فقط او را عبادت

کنید! و برای اینکه به وحدانیت او و رسالت من شهادت بدهید!

آنها می گویند:

یعنی تو می گویی ما سیصد و شصت بت را کنار بگذاریم؟! سیصد و شصت آلهه و خدا را کنار بگذاریم

و فقط خدای تو را عبادت کنیم!؟

مخالفت‌های قریش با رسالت پیغمبر اکرم

و بعد رو می کنند به ابوطالب و می گویند:

^۱ تفسیر الفرات الکوفی، ص ۳۰۱؛ الهدایة الکبری، ص ۴۷؛ شرح الأخبار، ج ۱، ص ۱۰۶.

^۲ سوره حجر (۱۵) آیه ۹۴ و ۹۵.

^۳ تفسیر القمّی، ج ۱، ص ۳۷۸.

این برادرزاده تو مجنون و جن زده شده است! اگر پولی می خواهی، ما در اختیار او قرار بدهیم؛ یا اگر زن می خواهی، ما در اختیار او قرار بدهیم!

حضرت ابوطالب پیش پیغمبر می آید و می گوید:

این مردم می گویند که: «این چه حادثه‌ای است که برای ما اتفاق افتاده است؟! محمد جوانان ما را از دین برمی گرداند و مردم را به سمت خود می خواند!» اگر مال می خواهی یا اگر زن می خواهی، اینها در اختیار تو قرار می دهند.

پیغمبر اکرم در اینجا می فرماید:

اگر خورشید را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار بدهند، از مأموریت خود تخطی نمی کنم و مخالفت با امر پروردگار نمی نمایم!^۱

قضیه بر آن حضرت سخت می شود و آنها به ابوطالب می گویند:

تو برادرزاده خود را در اختیار ما قرار بده که ما او را از بین ببریم و در عوض او یکی از جوانان قریش را به فرزندی به تو تحویل و تسلیم می کنیم!

حمایت‌های بی دریغ حضرت ابوطالب از پیغمبر اکرم

حضرت ابوطالب در اینجا اشعار مفصلی دارد و می گوید:

آیا فرزندم را به شما بدهم که از بین ببرید و در مقابل، فرزندان را به من بدهید که من تربیت کنم؟! و در آن اشعار خود می گوید:

اگر تمام ما در جلوی تو زمین بیفتیم و از بین برویم، دست از حمایت تو بر نمی داریم!^۲

و برای محافظت از پیغمبر اکرم، آن حضرت را به اتفاق افرادی که با آن حضرت بودند، مدتی در شعب ابی طالب قرار می دهد، و از اقوام خود، محافظینی بر آن حضرت می گمارد. حدود چهار سال آن حضرت در شعب ابی طالب بودند، به طوری که بعد از

^۱ الخصال، ج ۱، ص ۲۷۹

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام که در مقام دفاع از پیامبر اکرم انشاد فرموده‌اند که حکایت از ایمان آن حضرت نیز می نماید، رجوع شود به الغدير، ج ۷، ص ۳۳۱ - ۳۴۵.

انقضای مدّت اقامت آن حضرت در شعب، حضرت ابوطالب از دنیا می‌رود. یعنی سه سال که دوران رسالت خفیه آن حضرت بود، و سه سال بعد از رسالت خفیه که دوران رسالت عامه آن حضرت شروع شد، و چهار سال در شعب اُبی طالب، که جمعاً ده سال می‌شود؛ پس از ده سال، حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه از دنیا می‌روند.^۱

مسخره نمودن و سلطنت خواندن رسالت، از جانب مشرکین و معاندین

این قوم همان‌هایی بودند که پیغمبر اکرم را مسخره می‌کردند! ولید در میان آنها بود که می‌گویند: از آن پنج نفر افرادی که پیغمبر اکرم را خیلی اذیت می‌کردند، یکی ولید و دیگری ابولهب بود.^۲ از میان آنها این دو نفر و هم چنین ابوسفیان خیلی معروف بودند! و اینها افرادی بودند که اصلاً به پیغمبر اکرم ایمان نیاوردند؛^۳ و حتی قبل از اینکه پیغمبر اکرم به فتح مکه نائل آمدند، ولید و ابولهب به فاصله اندکی کشته شدند،^۴ ولی ابوسفیان باقی بود.

اینها به پیغمبر ایمان نیاوردند، و سلطنت را به جای رسالت قلمداد می‌کردند و آن حضرت را یک ملک و یک پادشاه در میان مردم معرفی می‌کردند و در صحبت‌های خود وقتی که با ابوطالب یا با نزدیکان پیغمبر صحبت می‌کردند، می‌گفتند: «این شخص یک سلطنت و پادشاهی آورده است!» و بر همین مرام و بر همین کیفیت هم باقی بودند،

^۱ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷۸ و ۳۷۹؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۳۶.

^۲ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۷۸:

«المُسْتَهْرَءُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَمْسَةٌ: الْوَلِيدُ بْنُ الْمُغِيرَةِ وَالْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ وَالْأَسْوَدُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ [الْمُطَّلِبِ] وَالْأَسْوَدُ بْنُ عَبْدِ يَغُوْثَ وَالْحَارِثُ بْنُ طَلَاظَةَ الْحِزْرَاعِيُّ.»

أَمَّا الْوَلِيدُ فَكَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دَعَا عَلَيْهِ لِمَا كَانَ يَبْلُغُهُ مِنْ إِيْدَائِهِ وَاسْتِهْزَائِهِ فَقَالَ: «اللَّهُمَّ أَعْمِ بَصَرَهُ وَانْكَلُهُ بَوْلِدِهِ!» فَعَمِيَ بَصَرُهُ وَفُتِلَ وَوَلِدُهُ بَبْدَرٍ....»

^۳ مناقب آل اُبی طالب علیهم السّلام، ج ۱، ص ۷۳ و ۷۴.

^۴ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۹۸؛ الكامل فی التّاریخ، ج ۲، ص ۱۱۰؛ مناقب آل اُبی طالب علیهم السّلام، ج ۱، ص ۷۴.

و آن مصائبی که بعد از اسلام از اینها سر زد، براساس همین مرام آنها بود؛ به طوری که عبدالله علانلی در کتاب *امام الحسین* می گوید:

بنی امیّه حزبی برای از بین بردن اسلام و برای برگرداندن از اسلام بودند؛ حزبی بودند که آمدند تا اسلام را از آن مسیر خودش منحرف کنند و برگردانند! هنگامی که حکومت به عثمان می رسد، همین ابوسفیان می گوید: «با حکومت مانند گُره و تویی که در دست بچه هاست، بازی کنید؛ چون پیغمبر یک پادشاه بود که آمد و پادشاهی کرد، و فعلاً سلطنت به دست شما افتاده است! رسالتی نبود و اصلاً خبری نبود!»^۱ و فرزند او یزید هم که در آن مجلس می گفت:

لَعَبَتِ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا *** خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ^۲

مصائب عظیم اهل بیت در شهر شام

اینها به این کیفیت از همان زمان رسالت پیغمبر نشئت گرفتند و رشد پیدا کردند تا اینکه پس از تثبیت سلطنت به بنی امیّه، اسلام را برگرداندند و به آنجایی رساندند که رساندند! وقتی از حضرت امام سجاد علیه السلام سؤال می شود: «در این سفری که بر شما از کربلا تا به کوفه و از کوفه تا شام و مدینه گذشت، کدام محلّ و موقعیت برای شما از همه ناگوارتر و سخت تر بود؟» حضرت می فرماید:

الشّام؛ «شام از همه برای ما سخت تر بود!»

در آنجا ما را منزلی دادند که سقف نداشت؛ روزها از شدت آفتاب و

^۱ الإمام الحسین (سمو المعنی فی سمو الذات أو أشعة من حياة الحسين عليه السلام)، علانلی، ص ۳۰: «و هذا ما يفسر مقالة أبي سفیان، زعيم العصبة الأموية حين تولّى عثمان: "يا بني أمية! تلقفوها تلقف الكربة؛ فوالذي يحلف به أبوسفیان، ما زلت أرجوها لكم و تصيرنّ إليّ صبيانكم وراثه!" (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۳).»

^۲ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۱.

حرارت شمس، جراحات ما باز می شد و خون از جراحات ما جاری می شد! و زنان ما به واسطه مصائب و تألمات، دائماً در حال گریه بودند و صدای ناله و فریاد از اطفال ما بلند بود، به طوری که هر کسی از آن محل عبور می کرد به حال ما رقت می آورد!^۱

رؤیای حضرت سکینه سلام الله علیها

شبى حضرت سکینه سلام الله علیها در خواب می بیند پنج ناقه از آسمان فرود آمدند و به سوی جایی حرکت می کنند. حضرت جلو می رود و از یکی از افرادی که به دنبال این مراکب حرکت می کند، سؤال می کند: «اینان چه کسانی هستند؟» آن شخص می گوید: «اول آدم صلی الله است، و دیگری نوح، و سوم ابراهیم، و چهارم موسی.» آنگاه می گوید: «آن کسی که آثار خستگی در او پیدا است و دائماً از شدت خستگی به رو می افتد، کیست؟» می گوید: «او جد تو، پیغمبر آخر الزمان است!» می گوید: «اینها را به کجا می برند؟» می گوید: «برای زیارت قبر پدر تو، به کربلا می روند.» جلو می رود که دامن پیغمبر را بگیرد، در این موقع می بیند که پنج هودج از آسمان آمدند؛ در میان یکی از آنها حضرت حوا، در دومی آسیه، و در سومی حضرت مریم، و در چهارم حضرت خدیجه قرار گرفته است. بعد نگاه می کند و جدّه خود فاطمه زهرا سلام الله علیها را می بیند که در هودج نشسته است و آثار حزن از وجنات آن حضرت پیدا است. می رود و عرض می کند: «یا أمّاه! نمی دانی که این امت بر سر ما چه آوردند؟! پدران ما را کشتند! و ما را به این وضع اسیر کردند!» حضرت می گوید:

دیگر بس کن! قلب من را پاره کردی! رگ حیات من را بریدی! مگر نمی بینی که پیراهن پدر تو حسین در دست من است؟! این پیراهن را نزد خود نگه می دارم تا وقتی که خدا را ملاقات کنم!^۲

مصائب اهل بیت علیهم السلام در قصر یزید

امام سجّاد علیه السلام می فرماید:

^۱ تذکرة الشهداء، حبیب الله کاشانی، ص ۲۱۲.

^۲ مشیر الأحزان، ص ۱۰۴.

طنابی به گردن من و حضرت اُمّ کلثوم انداخته بودند، و عمّه ام زینب و بقیه اهل بیت آن حضرت را با کتف‌های بسته به سمت قصر یزید می‌بردند!^۱

(واقعاً ما این حالت را تصوّر کنیم؛ چه منظره‌ای پیدا می‌کند و موقعیت اهل بیت پیغمبر در میان مردم چگونه می‌شود؟!)

در این هنگام حضرت زینب به یزید می‌فرماید:

أَمِنَ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلُقَاءِ، تَحْدِيرُكَ حَرَائِرِكَ و [إِمَاءُكَ و سَوْفُكَ] بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟^۲

«ای پسر طلقاء! آیا از عدالت است که زنان خود و دختران خود و کنیزان خود را در خدر و در حصر نگاه داری، و فرزندان و اقربای پیغمبر اکرم را این‌طور بدون حجاب و بدون ستر در میان مردم قرار بدهی؟!»

می‌گویند: به واسطه مکالمات زینب کبری و اُمّ کلثوم، صدای گریه از همه مردم بلند می‌شود؛ حتی زنان در پرده یزید صدا به گریه بلند می‌کنند!

می‌گویند: زنی از پرده بیرون می‌آید و به یزید می‌گوید:

خجالت نمی‌کشی که ذراری پیغمبر و اهل بیت آن حضرت را به این کیفیت در میان انظار مردم جلوه می‌نمایی؟!^۳

یزید برای اینکه آن حالت و موقعیت مجلس را از بین ببرد و بیشتر موجب تألم و حزن اهل بیت را فراهم بکند، دستور می‌دهد که سر آن حضرت را بیاورند و در مقابل خود قرار بدهند. هنگامی که چشم اهل بیت به سر حضرت می‌افتد، صدای: «وا حسیناه! یا حبیب محمداه! یا ابن بنت المصطفی!» از آن ذراری بلند می‌شود و تمام اهل مجلس را ضجه و فریاد فرامی‌گیرد. نقل می‌کنند که در این موقع یزید چوبی

^۱ المنتخب، طریحی، ص ۴۷۳؛ الأنوار النعمانیة، ج ۳، ص ۱۷۶.

^۲ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج ۲، ص ۷۲، با قدری اختلاف.

^۳ معالی السبطين، ج ۲، ص ۵۸۸.

می طلبد و با آن چوب بر لب و دندان آن حضرت می زند!^۱

اشعاری در مرثیه حضرت اباعبدالله الحسین الشهید

یا حسین ای که شهید از ستم قوم دغائی *** وی که هم خون خدا هم پسر خون خدایی
هم تو پرورده دوش علی و دامن زهرا *** هم تو زینت ده آغوش رسول دو سرایی
سجده بر خاک سر کوی تو آرند خلاق *** جان فدای تو که هم قبله و هم قبله‌نمایی
به خدا هم تو خلیلی به خدا هم تو ذبیحی *** به خدا هم تو حرم هم تو صفا هم تو منایی
چه عجب دیده گر از اکبر و عباس بپوشی *** که به قربان شدن کودک شش ماهه رضایی
با لب تشنه بریدند سر از جسم شریف *** با وجودی که تو هم خضری و هم آب بقائی
سوخت داغت جگر آدمی و جن و ملک را *** مایه درد غم خلق زمین، اهل سمائی^۲
و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رُجْعُونَ﴾.
بِسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ نَدْعُوكَ وَ نُقَسِّمُكَ وَ نَرَجُوكَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْأَطْهَارِ، يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ...

^۱ الإحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷؛ مقتل الحسین علیه السلام، ج ۲، ص ۷۱، با قدری اختلاف.

^۲ اشعاری از دیوان صغیر اصفهانی.